# حماسه خاندان عقيل در قيام حسيني

## مشخصات كتاب

عنوان : حماسه خاندان عقيل در قيام حسيني  
پديدآورندگان : طبسي، محمدجواد، 1331-(پديدآور)  
ناشر: محمدجواد محمدجواد  
نوع : متن  
جنس : مقاله  
الكترونيكي  
زبان : فارسي  
توصيفگر : بني‌عقيل  
قيام عاشورا

## آغاز

همانگونه كه مي‌دانيد علت غائي آفرينش انسان براي به فعليت رساندن استعدادهاي بالقوّه و رساندن او به كمال مطلق است. از اينرو خداوند منان بر بشر منّت نهاد و او را از نيستي به وجودش آورد؛ و اين جهان پهناور را كه خود مناسبترين بستري است براي شكفتن اين استعدادها و بهترين آزمايشگاهي است براي عرضه اين شكوفه‌ها در اختيار انسان قرار داد. خوشبختانه برخي در اين دنيا از فرصتها بهترين استفاده را كرده و با تفكر و بينش قوي كه داشتند با جدّيت گام برداشته و به مطلوب خود رسيدند و برخي هم در دام زخارف دنيا گرفتار شده و از قافله كمال عقب ماندند. و نهضت امام حسين(ع) كه خود يكي از همين آزمايشهاي الهي بود برخي بي‌تفاوت از كنار آن گذشتند و برخي ديگر همانند خاندان عقيل خود را در درياي موّاج و پرطلالم و طوفاني انداختند تا خود را به كشتي نجات و راه روشن حسين بن علي(ع) برسانند.آن جوانان پرشور و نشاطي كه خاتمه تمام كمالات اخلاقي و علمي خود را با خط سرخ شهادت رقم زدند. و آنانكه هنوز بدنيا نيامده بودند پيامبر از شهادت برخي اين عزيزان خبر داده و برايش اشك ريخته است و آنها كه امام حسين(ع) بر قاتلانشان لعنت فرستاده و امام سجاد سخت به آنها عشق مي‌ورزيده است. اينك به پاس آن رشادتها و جانبازيهاي اين جوانان عاشق و دلداده، اين نوشتار كوتاه را كه در حقيقت نگاهي كوتاه بر حماسه خاندان عقيل در نهضت و قيام امام حسين(ع) مي‌باشد، به ادامه دهندگان راهشان تقديم مي‌كنيم.

## جايگاه عقيل بن ابيطالب

جناب ابوطالب ـ عليه الرحمه ـ چهار فرزند داشت به نامهاي طالب، عقيل، جعفر و علي(ع) به ترتيب هر يك ده سال از ديگري بزرگتر بودند و به جز طالب كه سرنوشت او بدرستي روشن نيست هر كدام نقش بسيار مهمي را در عالم اسلام ايفا كرده‌اند. و عقيل بن ابي طالب كه دومين فرزند اين خانواده مي‌باشد، اگرچه بينايي خود را از دست داده بود، امّا او از هوش و استعداد بسيار خوبي برخوردار بوده از جمله به خوبي از اصل و ريشه طوايف و قبايل عرب آگاه بود از اينرو به نسّابه عرب معروف گشته بود. [1] .عقيل با اسلام آوردن و هجرت خود به مدينه هم پيامبر را خوشحال كرد و هم ساير بني‌هاشم را. و در جنگ موته همراه برادرش جعفر بن ابي طالب حضور داشت. [2] .عقيل در بين مسلمانان جايگاه خوبي داشت بويژه در نزد پيامبر اسلام كه سخت مورد محبت و علاقه آن حضرت بود و اين محبت و دوستي را بارها اظهار كرده و به وي مي‌فرمود: من تو را به دو جهت دوست مي‌دارم يكي اينكه خودت دوست داشتني هستي و ديگر اينكه چون ابوطالب تو را بسيار دوست مي‌داشت. [3] .

## خاندان عقيل

عقيل بن ابي طالب از چند همسر و كنيزي كه داشت از نعمت فرزندان خوبي برخوردار بود ودر تاريخ نامي از آنها به جز كساني كه در نهضت امام حسين(ع) شركت جسته‌اند به چشم نمي‌خورد. مسلم بن عقيل، عبدالله اكبر، علي، محمد، ابي سعيد، عبدالرحمن و جعفر جزو فرزندان عقيل مي‌باشند. [4] .در فرزندان عقيل علاوه بر ايمان، تعهد، اخلاص، شجاعت، جود و سخاوت، قابليتهاي فراواني ديده مي‌شد. چرا كه برخي از فرزندان وي جزو فقها و سخنوران بوده‌اند. [5] .

## علت عدم حضور در جنگهاي علي

با اينكه عقيل حدود بيست سال از علي(ع) بزرگتر بود طبعا فرزندان بزرگتري هم داشته امّا نام هيچكدام از آنها را در جنگهاي سه گانه اميرمؤمنان نمي‌يابيم و دليل روشني هم بر عدم حضور آنان نيافتيم. امّا عدم حضور خود عقيل اين است كه ظاهرا در آن روزها بينايي خود را از دست داده بود و درباره ساير فرزندانش بايد گفت يا اصلاً شركت نكرده‌اند و يا حضور داشته‌اند امّا نامشان در شمار شركت كنندگان نيامده است.شايد از نامه‌اي كه عقيل به برادرش علي(ع) نوشته بتوان استفاده كرد كه او و فرزندانش مي‌خواست در جنگهاي علي حضور داشته باشد اما اين مولا علي بود كه به وي اجازه شركت را نداده بود. چنانچه مرحوم محدّث قمي مي‌نويسد: ولم يشهد مع أخيه أميرالمؤمنين من حروبه ايام خلافته و عرض نفسه و ولده عليه فأعفاه و لم يكلفه حضور الحرب. [6] .عقيل در هيچ يك از جنگها با برادرش اميرمؤمنان(ع) در روزهاي خلافتش شركت نكرد و در همان روزها خود و فرزندانش را بر آن حضرت براي شركت در جنگ عرضه كرد امّا امام علي(ع) او را معاف دانست. و يا در آن روزهايي كه سستي مردم و خيانت آنها را به علي مي‌شنود طي نامه‌اي براي حضرت مي‌نويسد و بار ديگر آمادگي خود و فرزندانش را جهت دفاع از اميرمؤمنان اعلام نموده و از حضرت خواستار شده بود كه نظر خودش را در اين خصوص بنويسد و در آن نامه نوشته بود: علي جان اگر دفاع تا سر حد جان مي‌خواهي بگو كه بهمراه برادر و برادرزاده‌هايت در كنار تو خواهيم بود، چرا كه مرگ و زندگي را در كنار تو بهتر مي‌پسنديم زيرا هيچگاه زندگي را پس از مرگت نمي‌خواهيم. سوگند به خداي جل و علا كه زندگي پس از تو براي ما گوارا نخواهد بود. حضرت در پاسخ به عقيل چنين نوشت:امّا آنچه را كه درباره فرستادن برادر زادگان نوشته بودي بدان كه نيازي به آنها ندارم پس در همان جا بمان زيرا به خدا سوگند دوست ندارم اگر كشته شوم همراه من كشته شويد [7] و از اين نامه برمي‌آيد كه فرزندان عقيل در سن و سالي بوده‌اند كه هر يك مي‌توانسته در جبهه و جنگ شركت كند امّا علي(ع) اجازه حضور نداده و احتمال ديگري هم هست كه بيشتر فرزندان عقيل خردسال و كوچك بوده‌اند چنانچه حضرت درباره آنها چنين فرموده: و رأيت صبيانه شعث الشعور غبر الألوان من فقرهم... [8] كه حضرت در نهج البلاغه از فرزندان عقيل به صبي تعبير مي‌كند و صبي همان فرزندان كوچك را مي‌گويند. و دليلش اين است كه مسلم بن عقيل در زمان حكومت علي(ع) هشت ساله بوده و با اين بيان عدم حضور آنان يك امر طبيعي بوده است.

## خاندان عقيل در حماسه حسيني

از زمانيكه سالار شهيدان حضرت حسين بن علي(ع) به عنوان اعتراض به خلافت يزيد، مدينه را به قصد مكه ترك گفت بني‌هاشم و بخصوص خاندان عقيل از مواضع به حق امام حسين دفاع كرده و به صف مخالفين نظام بني‌اميه بويژه يزيدبن معاويه قرار گرفتند.فرزندان عقيل نيز مدينه را ترك گفته و به همراه امام حسين عليه السلام در مكه اقامت كردند وآن روزي كه حضرت سفر خود را به كوفه آغاز كرد خاندان عقيل از جمله پيشتازاني بودند كه امام را با كمال ميل و رغبت همراهي كردند. و شايد بتوان گفت اين هم يك دليلي است بر اينكه فرزندان حضرت عقيل در زمان حكومت امام علي(ع) و جنگهاي حضرتش خردسال بوده‌اند؛ چرا كه در زمان امام حسين(ع) و آغاز نهضت عاشورا به سن بلوغ و رشد رسيده‌اند كه در ركاب حضرت نيز حضور مي‌يابند.

## خاندان عقيل در دو آزمايش بزرگ

كاروان حسيني همچنان به راه خود ادامه مي‌داد تا شبانه به منزل ثعلبيّه رسيده و در آنجا فرود آمد. چيزي از مدت استراحت امام و ياران نگذشته بود كه دو نفر به نامهاي عبدالله بن سليمان و منذر بن المشمعل اسدي با بدست آوردن اخبار ناگواري از كوفه به خدمت امام (ع) رسيدند. پس از سلام، عرض كردند خبري به حضورتان آورده‌ايم. اگر صلاح مي‌دانيد در جمع ياران بگوئيم و اگر صلاح نمي‌دانيد در پنهاني گزارش كنيم. حضرت با نگاهي به ما و ساير ياران خود، فرمود: من چيزي از اينان پنهان ندارم، خبرتا نرا نزد همه بگوئيد.گفتيم آيا بخاطر داري ديشب كه مي‌آمدي بر سر راهت به سواره‌اي كه از كوفه مي‌آمد برخورد كردي و چند لحظه درنگ كردي و سپس به راه خود ادامه دادي؟ حضرت فرمود: آري و مي‌خواستم از او سؤالاتي بنمايم. گفتيم آري به خدا سوگند ما اخبار كوفه را از او جويا شديم و او فردي از طايفه ما بود. او چنين گفت كه من از كوفه بيرون نيامدم تا مسلم و هاني كشته شدند و به چشم خود ديدم كه طناب به پاي آن دو بسته و در كوچه و بازار كوفه مي‌كشاندند.حضرت با شنيدن اين خبر چند مرتبه انا لله و انا اليه راجعون را بر زبان جاري ساخته و پيوسته مي‌فرمود خدا رحمت كند مسلم و هاني را. [9] و به نقل سيد در لهوف: امام حسين(ع) گريه‌اش گرفت و فرمود: خداي رحمت كند مسلم را كه به سوي روح و ريحان خدا و بهشت و رضوانش شتافت و آنچه كه بر او بود انجام داد... [10] .همو اضافه مي‌كند كه با رسيدن خبر شهادت مسلم بن عقيل غوغايي به پا شد و آن منزل يكپارچه صداي ضجّه، گريه و ناله شده و براي مصيبت مسلم اشكها سرازير شد. [11] .سپس آن دو نفر امام را به خدا سوگند دادند كه از همين جا برگردد زيرا در كوفه ياوري نخواهي داشت و بيم آن را داريم كه اين ماجرا درباره تو تكرار گردد. [12] .در اينجا تنها گروهي كه نظرشان براي ساير ياران امام حسين(ع) بسيار مهم بود خاندان عقيل بود كه خبر شهادت مسلم را دريافت كرده بود. از اينرو با يك شور و حماسه فراواني راه سخن را بر آن دو نفر اسدي بسته و چنين گفتند: سوگند به خدا هرگز برنمي‌گرديم تا انتقام خود را بگيريم و يا آنكه مرگ را همانند برادرمان مسلم بچشيم [13] و با اين جملات شورانگيز و اين ايستادگي و شهامت به كساني كه فكر مي‌كردند آنان همانند ديگران كه بر سر دو راهي قرار گرفته و يا قصد بازگشت را دارند پاسخ بسيار محكمي بود، اينجا بود كه امام(ع) با نگاهي كه به آن دو اسدي مي‌كرد با يك جمله موضع قاطع و صريح خود را بيان داشت و آن جمله اين بود كه حضرت فرمود: لا خير في العيش بعد هؤلاء [14] ، از پس شهادت اينان هيچ خيري در زندگي نمي‌باشد. اين به گفت و دستورهاي بعدي را صادر فرمود.

## يك آزمايش ديگر از بني عقيل

در شب عاشورا هنگامي كه امام حسين(ع) در تاريكي شب خطبه خواند و به تمام ياران اجازه رفتن داد، برادران و فرزندان برادرش و همچنين فرزندان عبدالله جعفر در ادامه سخنان حضرت قمر بني‌هاشم پاسخ دادند: هرگز چنين كاري نخواهيم كرد! براي آنكه پس از تو زنده باشيم؟! خداوند چنين روزي را به ما نشان ندهد. اينجا بود كه امام حسين(ع) نگاهي به فرزندان عقيل كرده و فرمود: عزيزانم شهادت مسلم شما را بس است، به شما اجازه مي‌دهم كه برويد فرزندان عقيل كه خود را در يك آزمايشي ديگر مي‌ديدند، در پاسخ امام(ع) يكصدا گفتند: سبحان الله فما يقول الناس، مردم درباره ما چه مي‌گويند؟! آيا نخواهند گفت كه ما سيد و بزرگ خودمان را در سخت‌ترين شرايط رها كرده در حاليكه نه با آنان تيري زده و نه نيزه‌اي به دشمن وارد ساخته و نه در حمايت از آنها شمشيري زده باشيم. نه به خدا سوگند هرگز نمي‌رويم بلكه جان و مال و اهل و كسان خودمان را فداي تو مي‌كنيم. همراه تو خواهيم جنگيد تا به جايگاهت وارد شويم. حسين جان خداوند آن زندگي پس از تو را براي ما زشت گرداند. [15] .و اين بار نيز با پاسخهاي قاطع و صريح خود از اين امتحان و آزمايش با سربلندي و افتخار بيرون آمدند.

## فرزندان عقيل

### اشاره

همانگونه كه گفتيم تعدادي از فرزندان عقيل بن ابي‌طالب با انتخاب خط سرخ شهادت آماده از امام خويش جانانه دفاع كردند و مظلومانه به شهادت رسيدند از جمله:

### مسلم بن عقيل

مسلم كه سلسله جنبان اين خاندان بود، با مقامي بس والا در نزد امام حسين(ع) كه افتخار دامادي اميرالمؤمنين را نيز داشت و از رقيه دختر علي اولادي بهمرسانيده بود، شخصيتي بزرگ و مورد اعتماد ابي عبداللّه(ع) و به عنوان نماينده ويژه و سفير آن حضرت انتخاب شده و به كوفه فرستاده شد تا با سنجيدن شرايط و اوضاع كوفه و بيعت گرفتن از مردم آن سامان اخبار را به آن حضرت گزارش كند. اقدامات مسلم پس از ورود به كوفه در تاريخ ثبت شده و براي هميشه قابل تقدير و ستايش است.او همچنان به وظيفه خود در پيشبرد اين قيام مردمي با كمال دقت و مراقبت عمل مي‌كرد به گونه اي كه كوفه را پذيراي ورود امام حسين(ع) نمود، امّا يكباره با آمدن عبيدالله بن زياد اوضاع به هم خورده و سخت پيچيده گشت و در نهايت مسلم بن عقيل پس از ابراز آن حماسه جاويد و نشان دادن آن همه شجاعت و پايمردي سرانجام با اعطاي امان دروغين به او، در دام جلادان عبيدالله بن زياد افتاده و پس از يك برخورد شديد با عبيدالله به طرز فجيعي در كوفه به شهادت رسيد و پيكر پاك و مطهرش را از بالاي قصر الامارة به پائين پرتاب كردند. [16] .

### جعفر بن عقيل

مادرش ام الثغر دختر عامر عامري از طايفه بني‌كلاب مي‌باشد. مقاتل الطالبيين، ص93.از جمله افتخار آفرينان خاندان عقيل بود كه به ميدان نبرد شتافت. وي در ابتدا رجز خواند و چنين گفت:من جوان ابطحي طالبي و از خاندان بني‌هاشم و غالب هستم، ما به تحقيق از بزرگان و سادات هستيم و حسين در ميان ما پاكيزه‌ترين پاكان است.آنگاه مردانه جنگيد تا بوسيله عروة بن عبدالله خثعمي بشرف شهادت نائل آمد. [17] .و بنابر نقل ابن شهر آشوب در اين نبرد بي‌امان پانزده نفر را كشته تا اينكه به دست بشر بن حوط به شهادت رسيد. [18] و برخي ديگر شهادت جعفر بن عقيل را در وقت حمله دستجمعي آل ابي طالب مي‌دانند كه در آن حمله جمعي از خاندان ابوطالب از جمله جعفر بن عقيل شركت داشته است. [19] .

### عبدالرحمن بن عقيل

سومين فرزند عقيل، عبدالرحمن [20] بود كه پس از حمله خاندان ابوطالب به ميدان رزم رفته و با خواندن اين رجز به جنگ با دشمن پرداخت:پدرم عقيل است و جايگاهم را از بني‌هاشم بشناسيد، و هاشم برادران منند، آنانكه پيران راستگويي و سادات قرآن بوده‌اند و اين حسين است كه از نظر مقام و مرتبت داراي مقامي رفيع و بلند مرتبه است. سپس به جنگ كوفيان رفته و هفده نفر از آنان را به هلاكت انداخت. كوفيان اطرافش را گرفته و او را از پاي درآوردند، سرانجام عثمان بن خالد بن أشم جهني [21] و بشر بن حوط همداني را به شهادت رساندند. [22] .

### محمد بن عقيل

محمد بن عقيل بن ابي‌طالب يكي از فقهاي زمان خود بوده و درروز عاشورا همراه برادران خود به ميدان نبرد رفته و در مقابل حضرت سيدالشهداء(ع) به شهادت رسيد. [23] .

### علي بن عقيل

علي نيز همانند برادران خود با كسب اجازه از حضرت امام حسين(ع) با دشمن وارد نبرد شده و جنگ سختي كرد، [24] سرانجام به دست كوفيان به شهادت رسيد.

### عبدالله الاكبر بن عقيل

و عبدالله اكبر نيز پس از جنگ سختي كه با دشمن كرد، دو نفر به نام عثمان بن خالد جهني و مرد ديگري از همدان بر او حمله كرده و به شهادت رساندند. [25] .

### عون بن عقيل

و در مناقب ابن شهر آشوب براي عقيل فرزند ديگري يادآوري مي‌كند به نام عون كه در كربلا شهيد گشته است. [26] .

## نوادگان عقيل

### اشاره

ابن شهر آشوب [27] و ديگران تعداد شهداي نوادگان عقيل را چهار نفر مي‌دانند كه برخي پدرشان همانند مسلم پيشاپيش در كوفه شهيد شده بود و برخي پدرشان همانند جعفر همراهشان بوده و برخي ديگر پدرشان همانند ابي‌سعيد در كربلا حضور نداشته و به ترتيب خاطره جاويد اين چهار نواده عزيز را از نظر مي‌گذرانيم:

### عبدالله بن مسلم

با به شهادت رسيدن علي اكبر، اولين نفري كه از خاندان عقيل پا به ميدان نبرد گذارد عبدالله بن مسلم بن عقيل بود كه از جهتي نواده اميرمؤمنان(ع) نيز بوده است. [28] .وي در حين حمله به دشمن رجز مي‌خواند و خود را چنين معرفي مي‌كرد:امروز پدرم مسلم را ملاقات خواهم كرد و با آن گروهي كه بر دين پيامبر از دنيا رفته، آنها همانند گروهي كه مشهور به دروغ هستند نباشند بلكه از خوبان و داراي نسب كريمند.عبدالله مردانه جنگيد و در سه نوبت حمله‌اي كه به دشمن كرد نود و هشت نفر را به هلاكت رساند. شيخ مفيد روايت كرده كه عمرو بن صبيح تيري به سوي عبدالله انداخت، عبدالله دست جلوي پيشاني گرفت كه تير آمد و كف دستش را بر پيشانيش دوخت عبدالله نتوانست دست خود را حركت دهد، اينجا بود كه جنايت پيشه ديگري نيزه‌اي در قلبش فرود آورده او را شهيد كرد. [29] .و در بين مورّخان اختلاف است كه قاتل عبدالله بن مسلم بن عقيل چه كسي مي‌باشد از حميد بن مسلم نقل شده كه قاتل عبدالله، عمرو بن صبيح بوده كه يك تير را بر پيشاني وي زده و با تير دوم قلبش را نشانه رفته و شكافته است. [30] ابن شهر آشوب گويد عمرو بن صبيح و اسد بن مالك، عبدالله را كشته‌اند. [31] علامه مقرم، كشته شدن عبدالله را به يزيد بن الرقاد و يك نفر ديگر نسبت داده است [32] و خلاصه قاتل عبدالله هر جنايتكاري مي‌خواهد باشد، اين مهم نيست بلكه مهم آنست كه شجاعت و پايمردي عبدالله بن مسلم را از مجموع اين گفتارها به دست آوريم و اين مسئله بوضوح روشن است زيرا رزمنده‌اي كه از لشكر امام حسين وارد ميدان گردد و تعداد نود و هشت نفر از سپاه دشمن را به هلاكت برساند، مسئله‌اي غير قابل تحمل براي عمر بن سعد بود، از اينرو به جاي جنگ تن به تن از دور مغز و قلب عبدالله را نشانه گرفته و وجود نازنينش را از پاي در مي‌آورند.آخرين گفتار عبدالله بن مسلم:و سرانجام عبدالله با شكافته شدن قلب نازنينش در حاليكه دستش به پيشانيش دوخته شده بود، اين جملات را در آخرين لحظات بر زبان جاري ساخت. خدايا اين گروه ما را كم به حساب آوردند و ما را خوار كردند، خدايا آنان را بكش همانگونه كه ما را كشتند. [33] .

### محمد بن مسلم بن عقيل

پس از شهادت عبدالله بن مسلم بن عقيل بني هاشم و فرزندان ابي‌طالب بصورت هماهنگ بر سپاه كوفه حمله كردند و در اين حمله بود كه محمد بن مسلم به روي زمين افتاد و او را ابومرهم ازدي و لقيط بن اياس جهني به شهادت رساندند. [34] .

### محمد بن ابي سعيد بن عقيل

چون امام حسين(ع) شهيد شد نوجواني از خيمه بيرون آمد در حاليكه نگران بود و به طرف چپ و راست خود با دل نگراني نگاه مي‌كرد، سواري بر او حمله كرد و ضربتي بر او وارد ساخت، از نام و نشانش پرسيدم، گفتند كه او محمد بن ابي سعيد بن عقيل است، از نام و نشان آن سوار پرسيدم، گفتند: لقيط بن اياس جهني است. هاني بن ثبيت حضرمي مي‌گويد: من در كربلا به هنگام كشته شدن امام حسين(ع) حضور داشتم و ما دَه سوار بوديم و من دهمين نفر آنها بودم كه اسبان را در ميدان به جولان درآورديم، ناگهان نوجواني از اهل بيت حسين از خيمه بيرون آمد، در حالي كه چوبي در دست و پيراهني در بر داشت و به راست و چپ خود مي‌نگريست، در اين هنگام سواري به او نزديك شد و بدن او را با شمشير پاره كرد. هشام كلبي ناقل اين خبر مي‌گويد: هاني بن ثبيت خود قاتل آن نوجوان بود ولي از ترس نام خود را ذكر نكرده است. [35] .

### جعفر بن محمد بن عقيل

ابن شهر آشوب به نواده چهارمي از عقيل به نام جعفر اشاره مي‌كند كه پدرش نيز در كربلا حضور داشته و جزو شهداي كربلا مي‌باشد. همانگونه كه فرزند ديگري نيز به عنوان عون براي عقيل ذكر مي‌كند كه در ساير مقاتل يافت نمي‌شود، و از ذكر نام فراتر نرفته تا از خصوصيات آنها اطلاعات بيشتري داشته باشيم. [36] .

### دو نواده ديگر از خاندان عقيل

يكسال پس از حادثه عاشورا دو كودك ديگر از فرزندان مسلم بن عقيل به نام محمد و ابراهيم به شهادت رسيدند كه در بين مورّخين اختلاف هست كه اين دو كودك چه وقت و در كجا اسير شدند. مرحوم صدوق در امالي [37] آورده است چون امام حسين شهيد گرديد دو پسر كوچك از لشكرگاهش اسير شدند و آنها را به نزد عبيدالله آورده، او زندانبان را احضار كرده و به او گفت اين دو كودك را به زندان ببر و خوراك خوب و آب سرد به آنها نده و بر آن دو سخت‌گيري كن، اين دو كودك در زندان روزها روزه مي‌گرفتند و شب دو قرص نان جو و يك كوزه آب براي آنها مي‌آوردند تا يك سال بدين منوال گذشت... [38] .و برخي ديگر معتقدند كه اين دو كودك همراه پدرشان مسلم بن عقيل به كوفه آمدند و پس از شهادت مسلم بن عقيل، عبيدالله بن زياد اين دو فرزند را به دست شريح قاضي سپرد كه از آنها نگهداري كند... [39] .امّا آوردن اين دو بهمراه پدرشان اگرچه بعيد نيست زيرا مسلم بن عقيل پس از ترك مكه بار ديگر به مدينه رفته و ممكن است اين دو كودك را بهمراه خود به كوفه برده باشد امّا اين نظر بدلايلي چندان صحيح به نظر نمي‌رسد، زيرا اين سؤال مطرح است كه چرا در وصيت نامه مسلم نامي از اين دو فرزند نيامده كه اين دو فرزند را به كاروان امام حسين(ع) كه در بين راه هستند بسپاريد. ثانيا مگر مورّخين ننوشته‌اند كه مسلم بن عقيل در شب حادثه در كوفه حيران و تنها مانده بود كه به طرف خانه زني به نام طوعه رفت.و اگر اين دو كودك همراه پدرشان در خانه طوعه بودند چرا گزارشگر خبر مسلم خبري از آنها نداد افزون بر اين در هيچ كتابي يافت نشده كه اين دو كودك در خانه هاني دستگير شده باشند. و امّا نسبت به نظر مرحوم صدوق: ممكن است نظر ايشان اين باشد كه اين دو كودك، به هنگام هجوم به چادرها پا به فرار گذارده و در نقطه دور دستي در دام لشكر عمر بن سعد افتاده و به كوفه برده شده‌اند امّا جاي اين سؤال هست كه چرا از بين اسرا فقط اين دو كودك به زندان برده شده و چرا حضرت زينب عكس العملي از خود نشان نداده و چرا در اين مدتي كه اهل بيت در كوفه و شام بوده‌اند نامي از اين دو كودك زنداني نبرده‌اند.بهر حال اسارتشان بهر شكل و در هر جا بوده باشد، اين ماجراي غم انگيز را مرحوم شيخ صدوق در امالي در مجلس نوزدهم آورده كه سرانجام اين دو كودك با معرفي كردن خود به زندانبان و فرار كردن از زندان بار ديگر در دام يكي از جلادان عبيدالله بن زياد افتاده و در كنار نهر فرات بطرز فجيعي مظلومانه به شهادت مي‌رسند.

### ابي عبيدالله بن مسلم بن عقيل

و بر زبان امام زمان (ع) نواده هفتمي به نام عبيدالله بن مسلم آمده كه حضرت بر او سلام مي‌فرستد و بر قاتلش عمرو بن صبيح نفرين مي‌كند. [40] .

## شهداي خاندان عقيل از منظر معصومين

### اشاره

علاوه بر گريه پيامبر(ص) بر برخي از شهداي خاندان عقيل، سخنان ديگري از ساير معصومين عليهم السلام نسبت به اين عزيزان افتخارآميز رسيده است كه به عنوان حسن ختام اين بحث به ذكر آنها بسنده مي‌كنيم:

### سخنان امام حسين در روز عاشورا

و در روز عاشورا به هنگاميكه حمله دستجمعي و هماهنگ خاندان ابوطالب شروع شدو در همان حمله عده‌اي از جوانان خاندان عقيل به شهادت رسيدند، حضرت ابي‌عبدالله(ع) سخنان زير را در صبر و پايداري و ايستادگي آنها در برابر دشمن فرموده: اي عموزادگان من صبر و مقاومت كنيد، و اي اهل بيت من شكيبا باشيد كه بعد از امروز ديگر هرگز روي سختي و مصيبت را نخواهيد ديد. [41] همچنين مي‌فرمود: خدايا قاتلان عقيل را نابود كن. اي آل عقيل صبر و مقاومت كنيد كه وعده‌گاه بهشت است. [42] .

### شهداي عقيل در نگاه امام سجاد

و امام سجاد عليه السلام هرگاه بياد خاندان عقيل مي‌افتاد دلش براي آنها مي‌شكست. چنانچه آورده‌اند كه آن حضرت خاندان عقيل را بسيار دوست مي‌داشته و حتي آن ها را بر خاندان جعفر مقدم مي‌داشته، برخي كه اشكال مي‌گرفتند حضرت در پاسخ مي‌فرمود من هر وقت كه به ياد حماسه بزرگ آنان و دفاعشان از ابي‌عبدالله(ع) مي‌افتم دلم براي آنها مي‌شكند. [43] .

### خاندان عقيل در نگاه مهدي

و در زيارت ناحيه مقدّسه، حضرت بقيّة الله(ع) به پنج نفر از شهداي خاندان عقيل به نام، اشاره فرموده و سلام مي‌دهد و بر قاتلانشان نفرين مي‌فرستد كه دو تاي آنها از فرزندان و سه تاي ديگر از نوادگان عقيل بن أبي طالب مي‌باشند، آنجا كه مي‌فرمايد:السلام علي جعفر بن عقيل و لعن الله قاتله و راميه بشر بن حوط الهمداني... السلام علي عبدالرحمن بن عقيل، لعن الله قاتله و راميه عثمان بن خالد... السلام علي القتيل بن القتيل عبدالله بن مسلم بن عقيل و لعن الله قاتله عامر بن صعصعه... السلام علي عبيدالله بن مسلم بن عقيل و لعن الله قاتله و راميه عمرو بن صبيح الصيداوي... السلام علي محمد بن ابي سعيد بن عقيل و لعن الله قاتله لقيط بن ناشر الجهني. [44] .اين بود خلاصه اي از حماسه جوانان خاندان عقيل كه با اقدامات اعجاب انگيز خود بزرگترين درس را به جوانان عاشق كمال و ترقّي تقديم آنها كردند، چرا كه ثابت كردند كه در جريانات انحرافي چگونه راه صحيح خود را پيدا كرده و هرگز فريب الفاظ پوچ و زيباييهاي كاذب را نخوردند. به اميد پيروي از راه جاويدشان.

## پاورقي

[1] سفينة البحار، ج2، ص215.  
[2] همان.  
[3] سير اعلام النبلاء، ج3، ص100.  
[4] در مناقب ابن شهر آشوب، ج4،ص112، فرزند ديگري به نام عون ذكر كرده است.  
[5] مقاتل الطالبيين، ص94.  
[6] سفينة البحار، ج2؛ ص215.  
[7] همان.  
[8] نهج البلاغه صبحي الصالح، خطبه224.  
[9] بحارالانوار، ج44، ص372. [  
[10] مقتل الحسين، ابن طاووس، ص31.  
[11] همان، ص20، مقتل الحسين مقرم، ص178.  
[12] تاريخ طبري، ج3، ص303.  
[13] مقتل الحسين ابومخنف، ص78.  
[14] تاريخ طبري، ج3، ص303.  
[15] اعلام الوري، ص235، مقتل الحسين مقرم، ص213.  
[16] همان، ص163.  
[17] حياة الامام الحسين، ج3، ص251.  
[18] مناقب آل ابي طالب، ج4، ص105.  
[19] مقتل الحسين مقرم، ص262.  
[20] وي افتخار دامادي اميرمؤمنان علي(ع) را داشت.  
[21] مناقب آل ابي طالب، ج4، ص106.  
[22] ابصار العين، ص92.  
[23] حياة الامام الحسين، ج3، ص252.  
[24] همان، ص253.  
[25] منتهي الآمال، ج1، ص378.  
[26] مناقب آل ابي طالب، ج4، ص112.  
[27] مناقب آل ابي طالب، ج4، ص112.  
[28] مادر عبدالله رقيه دختر اميرمؤمنان بوده است. فتوح اعثم كوفي، ج5، ص203.  
[29] ارشاد، ص223.  
[30] ابصار العين، ص90.  
[31] مناقب آل ابي طالب، ج4، ص105.  
[32] مقتل الحسين، ص262.  
[33] حياة الامام الحسين قرشي، ج3، ص251.  
[34] قصه كربلا، ص336.  
[35] همان، ص337.  
[36] مناقب آل ابي طالب، ج4، ص112.  
[37] امالي صدوق، ص74.  
[38] قصه كربلا، ص394.  
[39] زندگاني امام حسين، ص318.  
[40] بحارالانوار، ج45، ص68.  
[41] بحارالانوار، ج45، ص36.  
[42] الامام الحسين قريشي، ج3، ص249.  
[43] همان.  
[44] بحارالانوار، ج45، ص68.